

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

محک باستانی

۱۰/۱۱/۱۵

حمله و اتهام برلنین ، ستالین و دیگر انقلابیون جهان بی اساس است

دوستان سلام!

می خواهم بدون مقدمه چینی و تعارف بنویسم چون همه نیک می دانند که دستاورد زحمات مبارزاتی دوسال و اند تان سراسر موشکی که است که خود می بوید. همچنان یادآور می شوم که این قلم با ارائه نظرات خود به هیچ وجه هدف خود بزرگ نمائی نداشته و نه هم خود را مبراء از نواقص و ناآگاهی ها می داند.

عُمال اجنبی از دهه ها به اینسو جامعه ما را عمداً عقب نگهداشته و از رشد سالم افراد جلو گرفته اند. نتیجه آن است که ما با حوصله مندی و رعایت احترام به نظر مخالف خود کاملاً بیگانه هستیم. آنگاهی که نظر مخالف با برداشت ها و اندیشه خود ما در تضاد قرار می گیرند ، به جای آنکه نظر مخالف را از منشور منطق عبور داده ، احیاناً بطلان آن را واشعهُ حقانیت نظر خود را به صاحب نظران برملا سازیم ، برخورد آن شخص تراوش دهنده آن نظر مخالف، بیرحمانه تاخته و آخرین تلاش را به خرج می دهیم تا در انتظار خوار و ذلیل سازیم. این برخورد ناشایسته به تناسب اندوخته و شخصیت فرد ، از کنایه ادبی شروع شده تا دشنام های رکیک و زیرپا نمودن هرگونه رعایت حرمت و ادب می انجامد.

هرگاه فرد برحقانیت اندیشه خود ایمان داشته و ریشه آن را دریافت منافع جمعی شناسائی نموده باشد ، در آن صورت هیچ ضرورتی به برآشفنگی ، طمطراق ، تعرض بر شخصیت طرف و هتک حرمت نخواهد بود. این فقط موقف ضعیف نظرو اندیشه ، تردید در قبولاندن منطقی آن و بیم بی اعتبار شدن در انتظار هواداران است که فرد را به تندروی در برخورد با عقاید سیاسی و ایدئولوژیک مخالف می کشاند. اولین راه بیرون رفت از این گرداب متعفن که همه ما را بدون استثناء و با رضایت کامل دشمنان سوگندخورده مردم ما در خود فرومی برد ، حمله بر نظر و افشای سقم آن است نه حمله بر فرد و به لجن کشیدن کرامت وی ؛ چه آن فرد راست بیندیشد چه چپ. ولی این بدان معنی نیست که کرنش را بایست جانشین حرمت و اکرام نمود. خائنین به وطن و جانین شناخته شده جامعه ما مسلماً رعایت حرمت را کرنش تعبیر خواهند نمود و نه هم می توان انتظار دیگری از آنها داشت ولی نجات آن عده ای که فقط «انگور» و «عنب» آنها را به جان هم می اندازد ، فقط و فقط در تشخیص بصیرانه ذات است نه افاده!

داکتر هاشمیان بر شخصیت های شهیر انقلابی بیرحمانه تاخته اند ولی خصوصیت های درگذشته مبارزاتی سه دهه شان وجود داشته که راه شان را در پورتال "افغانستان آزاد-آزاد افغانستان" با قدرانی باز نموده و اگر چنین نمی بود بایست کارمندان این پورتال بر همه مواضع شناخته شده و مردم پسند خود خط بطلان کشیده و یکسره به دنبال داکتر هاشمیان صف می کشیدند. که چنین نیست و من مطمئنم که چنین نخواهد شد.

داکتر هاشمیان شاید به دیده یک عنصر ضد انقلاب دیده شده و به زشت گوئی محکوم شود اما این را نباید فراموش کرد که داکتر هاشمیان با صراحت لهجه و بیان آنچه می اندیشد ، ایندم زمینه آن را مساعد ساخته اند تا عده ای از افراد دیدخل در موضعگیری های اندیولوژیک از خود سرانجام واکنش نشان داده ، چند حرف قاطع بیرون دهند... و گر نه خیلی دیر خواهد شد. نکته منفی حمله داکتر هاشمیان بر شخصیت های انقلابی را بایست از زاویه مثبت دید و آن اینکه وی «شَفَ شَف» نمی گوید بلکه «شفتالو» می گوید و ظاهراً مسؤولیت آن را هم پذیرا بوده شاید بحث را با دفاع از دیدگاه های خود (که متأسفانه می تواند میان دو قطب در نوسان باشد) دنبال نمایند. این یک تکان و یا قوه محرکی است که نیروهای چپ به آن سخت نیاز دارند بدین معنی که یا باید از مواضع اعتقادی اندیولوژیک خود دفاع کنند و یا بگذارند تا داکتر هاشمیان با میدان دادن به نظرات و برداشت های خاص خود ، همه را در خیانت و جنایت خلق و پرچم شریک سازد.

داکتر هاشمیان با خلط نمودن آگاهانه یا شاید هم نا آگاهانه کمونیزم و ریویزیونیسم ، جفای بزرگی در حق انقلابیون واقعی یعنی کمونستان واقعی می نمایند. بدین معنی که ایشان با روحیه یک نفر عامی متعصب با کمونیزم برخورد مینمایند. برای اکثریت بیخبر ، کمونیزم به خدانشناسی خلاصه می گردد. حتا در همان حالت هم نمی توان ضدیت با کمونیزم را فقط به همین یک نقطه مطلق ساخت. بفرمائید آنهایی که در امریکا و اروپا زندگی می کنید ، به دور و برتان نگاه کنید. بر شمارید تعداد همسایه ها ، همکاران و دوستان و آشنایان غربی تان را که به خدا و دین عقیده ندارند و آشکارا و بدون کوچکترین تشویشی ، ضدیت خود با دین را اعتراف نموده و بر عدم وجود خدا صحه می گذارند و در عین حال گویا لیبرال ، دموکرات و ضد کمونست هم هستند. پس کمونیزم یعنی خدانشناسی، دیگر متاعی برای فریب اذهان عامه بوده نمی تواند. باری یکی از دوستان روایت کرد که در یکی از مکاتب کابل ملائی صرف و نحو و قرآن تدریس می نمود. ضدیت وی با کمونیزم در اوج تظاهرات آخردهه چهل خورشیدی تا آن حدی بود که خود تعبیری برای آن در آورده بود: «کمو» یعنی خدا ، «نست» یعنی نیست!! و این تعبیر خود را با غیض فراوان بر شاگردان فریاد می زد. من اطمینان کامل دارم که داکتر هاشمیان هزاران مرتبه شخصیت قابل احترام بوده و در سطح آن ملا سقوط خواهند کرد. از جانب دیگر ، خصومت داکتر هاشمیان با کمونیزم ، خلقی ها و پرچمی ها را بی نهایت شادمان می سازد زیرا با داران آنها با تظاهر به کمونیزم و خیانت تاریخی به آن ، ریویزیونیسم را در جهان رایج ساختند تا از یکطرف سرمایه داری را احیا نموده و از طرف دیگر جنبش های توده نی را با فریب «کمونیزم» در بین ملل فقیر ولی به پا خاسته جهان - به یاری ستون پنجم خود - به کجراه کشانند. اگر چنین نبوده پس ظهور حزب خلق و پرچم در افغانستان ، وطنفروشی ببرک ، سیل خون و بربادی کشور چسان واقع شد؟ اگر خلقی ها و پرچمی ها به مفهوم واقعی آن کمونست می بودند ، امروز داوطلبانه در خدمت امپریالیسم رقیب شوروی قرار نمی گرفتند و کادرهای حزب شوروی ، رژیم سرمایه داری را در آنجا اعلام نمی نمودند. خلقی ها و پرچمی ها خیلی مسرور خواهند بود اگر بر کمونیزم بیرحمانه حمله صورت بگیرد زیرا هرگز کمونست نبوده اند و امروز هم «الحمد لله» همه مسلمان هستند.

ریویزیونیزم تنها ریویزیونیزم شوروی نبوده. امروز ریویزیونیزم چینی نه تنها به سرمایه داری توسل جسته بلکه آن را در قانون اساسی چین درج نموده و در آن ممتاز شده و «حزب کمونست» به تعمیر کلیساهای بزرگ و مجل هم آغاز نموده است. پس این ضدیت با کمونیزم کی ها را هدف می گیرد؟ داکتر هاشمیان به حق از خیانت ها و جنایات خلقی ها و پرچمی ها یاد نموده اند. خیانت آنها در مسیر تقلید میمون و ارازباداران روسی شان ، خیانت محدود به کشور افغانستان نیست بل خیانت به همه جهانیان و در قدم اول خیانت به متفکرین بزرگ و جانبازان انقلابی است که با ردالت و خیانت ریویزیونست ها هیچ ارتباطی ندارند. بدین معنی که ریویزیونست ها - و مشخصاً ریویزیونست های بومی - با علم نمودن نام مفکر و انسان بزرگی چون لنین ، نه تنها نام پرافتخاران شخصیت محبوب القلوب توده های جهان را ملوث ساختند بلکه آن فرزند بی مثال توده ها را بعد از مرگش در خیانت ها و جنایات خود شریک و بدنام ساختند. لنین یک انسان آزاده ، یک انقلابی طراز اول و یک انسان به معنی واقعی آن بود. هرگاه داکتر هاشمیان او را متهم به انسان کشی می نمایند ، پس بفرمایند بگویند کی را در کجا کشته؟ به عکس ، قربانیان پیونچی ، فوجی موری ، جورج دبلیو بوش ، اوباما و امثال آنها هنوز نپوسیده اند و به سادگی می شود آنها را شناسائی کرد.

تاختن بیرحمانه داکتر هاشمیان بر ستالین هم ظالمانه است. من سردفاع عاطفی از بزرگان انقلاب جهانی را ندارم زیرا آنها به دفاع یک فرد ضرورتی ندارند. افکار آنها ، مبارزات آنها ، نفوذ شخصیتی آنها و حب پایدار آنها در قلوب مردمان جهان با آن قوتی است که در برابر هر گونه تاخت و تازی مقاومت می نمایند ؛ که این را همه ما شاهد هستیم. اگر هبری داهیانه ستالین نمی بود ، امروز قسمت زیاد کره زمین در کام نازیسم فرو می رفت و به ملیون ها انسان دیگر قربانی فاشیسم و نژادپرستی می گشتند. البته این به معنی نجات بشریت از طاعون نژادپرستی نیست بلکه به شکل خفیه و آرام آن دامن زده می شود ولی شکست نازیسم به دست قشون سرخ زمان ستالین ، حماسه تاریخ بشریت و نقطه عطفی در تاریخ معاصر جهان بوده است.

چه گواری با آنکه با لنین و ستالین مقایسه شده نمی تواند ولی در جای خود ، یک شخصیت بی نظیر انقلاب جهانی بوده تا آخرین رمق حیات پرافتخار خود به مردم و انقلاب توده ئی وفادار ماند و مرگ را با گردن افراشته پذیرا شد. نفوذ معنوی وی تا آن حدی بود که بعد از اعدامش ، رژیم مرتجع بولیوی و بادار امریکائی آن از جسد چه گواری هراس داشتند و چندین دهه گوری را پنهان داشتند. صداقت انقلابی چه گواری و " کریم " یا نفوذ شخصیتی وی بود که او را به افسانه مبدل نمود و در قلوب مردمان سراسر جهان جا داد. درست به خاطر هراس از همین واقعیت است که امپریالیسم به سرکردگی امریکا از سالها به اینسو کوشش دارد آن شخصیت انقلابی و ضد سرمایه داری را با چاپ عکس معروف وی در هرجا و بر همه چیز ، به یک «متاع» بی اهمیت خرید و فروش مبدل نماید ؛ که متأسفانه در این امر تا حال موفق بوده است.

ناگفته نباید گذاشت که چه گواری حتا در زمان حیات خود از کیوبا رفته بود ؛ و این را هم می دانیم که متأسفانه در زمان اشغال نظامی افغانستان توسط قشون شوروی ، عساکر کیوبائی هم به افغانستان گسیل شده و در جنایت و کشتار هموطنان بیگناه ما شریک بوده اند. مسؤولیت آن سیاست و آن جنایات را دولت کیوبا به عهده دارد. به عباره دیگر ، جوابگوی جنایات عساکر کیوبائی در افغانستان ، فیدل کاسترو است نه چه گواری. از جانب دیگر زمانی که می بینیم که کیوبا نزدیک به نیم قرن در برابر تحریم غیر انسانی اضلاع متحده امریکا و ایادی آن شجاعانه مقاومت نموده و هنوز هم شعار مبارزه با امپریالیسم را بلند می نماید ، نمی توان رژیم آن را با رژیم ریزیونستی شوروی یکسان دانست.

تا جائی که به ناظم «حکمت» مربوط می شود ، من متأسفانه از وی شناخت زیادی ندارم ولی همین قدر می دانم که انسان بزرگ و انقلابی صدیقی بوده که به سان هزاران شخصیت انقلابی توده ئی دردل انسان مظلوم جا داشته و خارجشم استمارگران و استعمارگران بوده است. هرگاه داکتر هاشمیان به شخصیت هائی که دربالا از آنها یادشد اتهام می بندند ، باید اتهام شان براساس ثبوت باشد. من باوردارم که محترم داکتر هاشمیان با وجود اندوخته علمی شان ، با وجود سابقه کارمطبوعاتی شان و با وجود مبارزه انکارناپذیرشان برای افشای دشمنان میهن ، در بسا موارد دچار ابهام هستند.

برای ثبوت این که کمونیزم آن هیولائی نیست که استعمارونظام سرمایه آن را ترسیم می نماید ، کافیتست براین نکته تعمق کنیم که نام فیلسوفی چون مارکس درگوش همه آشناست ولی فیلسوفان معاصر بورژوازی را فقط اجتماعات علمی ، سیاسیون ، خبرنگاران و شاید هم عده ای از مردم بشناسند. به همین ترتیب نام لنین در همه نقاط جهان (ولوبه شکل منفی و به توطئه دشمنان مردم) مأنوس است درحالیکه قهرمانان امپریالیزم و سرمایه جهانی به زورمطبوعات شان مشهور ساخته شده و مدتی بعد فراموش می شوند. اگر این نفوذ عظیم کمونیزم واقعی نیست پس چیست؟

امید پژواک اندیشه خود را مبراء از دو و دشنام استماع نمایم.

محک باستانی

۱۴ نوامبر ۲۰۱۰